

صحيفة الحسين عليه السلام

[26] بدستور یزید سر امام حسین (علیه السلام) را در میان طشتی نهادند، یزید با چوبی که در دست داشت به دندانهای مبارک امام زده و اشعاری که یادآور کینه های جاهلی بود را می خواند. او می خواست بدین وسیله شادی خود را ابراز داشته و به حاضرین قدرت خود را بنمایاند، اما شیرزن میدان کربلا و دختر شجاع زهرای مرضیه این شادی را در کامش مبدل به زهر ساخت و چنین سخن گفت: " خدا ورسولش راست گفته اند که پایان کار کسانی که کار بد انجام دادند، این بود که آیات الهی را دروغ خوانده و آنها را مسخره می کردند، یزید ! چنین می پنداری که چون اطراف زمین و آسمان را بر ما تنگ گرفتی و ما را مانند اسیران از این شهر به آن شهر بردند، ما خوار شده و تو عزیز گشتی ؟ گمان می کنی با این کار ارزش تو زیاد شده است که این چنین به خود می بالی و بر این و آن تکبر می کنی ؟ وقتی می بینی اسباب قدرت آماده و کار پادشاهیت منظم است از شادی در پوستت نمی گنجی. نمی دانی این فرصتی که به تو داده شده است برای این است که نهاد خود را چنانچه هست، آشکار کنی، مگر گفته خدا را فراموش کرده ای: کافران می پندارند این مهلتی که به آنها داده ایم برای آنان خوبست، ما آنها را مهلت می دهیم تا بار گناه خود را سنگین تر کنند، آنگاه به عذابی می رسند که مایه خواری ورسوایی است. ای پسر آزاد شدگان ! این عدالت است که زنان و دختران و کنیزکان تو پس پرده عزت بنشینند و تو دختران پیغمبر را اسیر کنی، پرده حرمت آنان را بدری، صدای آنان را در گلو خفه کنی، و مردان بیگانه، آنان را بر پشت شتران از این شهر به آن شهر بگردانند ؟ ! نه کسی آنها را پناه دهد، نه
